تشییع پیکر شهید آقایی

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید حمید آقایی از شهدای هوافضای سپاه در جنگ با رژیم‌صهیونیستی

از مشهدالرضا تا معراج شهادت حمید چند روز فاصله بود

■ علیرضا محمدی

شهید حمید آقایی در کنار علیرضا سبزی‌پور و سجاد مدهنی با هم به شهادت رسیدند. سه پاسداری که پس از شلیک موفق موشک‌های‌شان به سمت سرزمین‌های اشغالی در هنگام بازگشت از سوی پهپادهای دشمن شناسایی و شهید شدند. حمید در زمان شهادت دو دختر به نام‌های فاطمیا و ستیا داشت. فاطمیا همان دختر شجاعی است که در هنگام تشییع پیکر پدر، مقابل دوربین‌ها می‌گوید: «می خواهم به امریکا و اسرائیل بگویم که انتقام پدرم را از شما می‌گیرم. مرگ بر امریکا، مرگ بر اسرائیل.» آنطور که همسر شهید می‌گوید، فاطمیا و ستیا هر چند که از شهادت پدر غمگین شدند، اما سعی کردند روحیه‌شان را حفظ کنند تا آنطور که لایق پدر شهیدشان است در مراسم تشییع و ختم پدرشان حضور یابند. ستیا اکنون تنها شش سال دارد و با توجه به وابستگی‌اش پدر، همچنان دلتنگ اوست و با خاطرات پدر زندگی می‌کند. گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه قائد رحمتی، همسر شهید را پیش‌رو دارید.

زمانی که با شهید آقایی ازدواج کردید، ایشان پاسدار بودند؟

ما سال ۹۰ با هم ازدواج کردیم، آن زمان آقا حمید یک جوان ۲۲- ۲۳ ساله بود. ایشان تقریبا از ۱۸ سالگی که دیپلمش را می‌گیرد، به عضویت سپاه درمی‌آید. زمان ازدواج ما حدود پنج سال از پاسدار شدنش می‌گذشت. یادم است که موقع خواستگاری به من گفت شغلم سختی‌هایی دارد و در کنار این سختی‌ها، درآمد زیادی ندارم. من او را به عنوان یک جوان مذهبی و پاک قبول کردم و با هم ازدواج کردیم. سال ۸۹ که انفجاری در پادگان امام علی(ع) خرم‌آباد صورت گرفت، آقا حمید به بروجرد رفت و در پادگان آنجا مشغول شد. بعد از ازدواج من هم همراه ایشان به بروجرد رفتم، در حالی که خانه پدری‌ام در دورود و خانه پدری حمید در خرم‌آباد بود، اما به خاطر شغل همسرم، ۱۰ سال در بروجرد زندگی کردیم. آن زمان ماشین هم نداشتیم و رفت و آمدمان به خانه پدری من یا همسرم سخت بود. دو دخترم فاطمیا و ستیا در بروجرد به دنیا آمدند؛ بعد از ۱۰ سال به خرم آباد برگشتیم.

ازدواج‌تان سنتی بود؟

بله. یکی از اقوام ما را به هم معرفی کرده بود. خانواده آقا حمید یک خانواده انقلابی و رزمنده‌ای هستند. پدرشان مدت‌ها در جبهه‌های دفاع‌مقدس حضور داشتند و الان جانباز هستند. یک عموی شهید هم در دفاع‌مقدس به شهادت رسیده و عموی دیگرشان هم بازنشسته سپاه هستند. کلاً یک خانواده رزمنده‌ای داشتند و حمید هم به عنوان عضوی از همین خانواده، بعدها عضو سپاه می‌شود و در همین لباس سبز پاسداری به شهادت می‌رسد.

اتفاقاً تصویر یک شهید هم در کنار تصویر شهید حمید آقایی در فضای مجازی وجود دارد، پس آن شهید عموی ایشان است؟

شهید غلامرضا آقایی، عموی همسرم که در دفاع‌مقدس به شهادت رسیده بود. آقا حمید متولد ۶۷ بود. سالی که جنگ تمام شد. قاعدتاً ایشان عمویش را ندیده بود، اما حضور در یک همچنین خانواده‌ای باعث شده بود که حمید هم به شغل پاسداری علاقه داشته باشد.

سفر به مشهد آخرین سفر زمینی شهید حمید آقایی بود

بنابراین شهید به خواست خودش و با علاقه‌ای که داشت، پاسدار شده بود؟

بله. آنطور که از خودشان شنیدم، به عضویت در سپاه علاقه داشت و بعد از گرفتن دیپلم به سپاه می‌رود. پدرشان هم بازنشسته سپاه هستند؛ گاهی عوارض و آثار جانبازی پدر همسرم را اذیت می‌کند.

خصوصیات اخلاقی آقاحمید را چطور توصیف می‌کنید؟

ایشان هرچند که نظامی بود، اما یک روحیه لطیف و هنرمندی داشت. صبرش هم زیاد بود. در دوران مجردی معرق کاری می‌کرد که به صبر و دقت زیادی نیاز دارد. بعد از ازدواج هم با تکه چوب‌های کوچک، جا کفشی‌های کوچکی می‌ساخت، جعبه و جا کلیدی درست می‌کرد. بعد که کمی دست‌مان بازتر شد، رفت و وسایل نجاری خرید و جاکفشی‌های بزرگ‌تر درست می‌کرد. حتی کابینت می‌ساخت. من به همسرم می‌گفتم: تو که همه وسایل کابین‌سازی و توانایی ساخت هم داری، چرا در مواقع بی‌کاری نمی‌روی در شغل کابین‌سازی فعالیت کنی؟ می‌گفت من شغل اصلی‌ام پاسداری است. نمی‌خواهم در شغل دیگری خودم را خسته کنم تا وقتی که پادگان می‌روم خسته و کلافه باشم. می‌خواهم وقتی در محل کارم حضور پیدا می‌کنم، سرحال باشم و بتوانم به بهترین شکل کارم را انجام بدهم. آقاحمید توجه زیادی به مال دنیا نداشت. همان مقدار هم که داشت، خیلی به حلال و حرام اعتقاد داشت و سعی می‌کرد لقمه حلالی به دست بیاورد. نمی‌خواست حتی ذره‌ای مال مقداری از همین درآمد اندک را برای کارهای خیر کنار می‌گذاشت.

از شهید دو دختر به یادگار مانده است، دختران‌تان چند سال دارند؟

فاطمیا دختر بزرگم متولد سال ۹۲ و ستیا دختر کوچکم متولد سال ۹۸ است؛ ستیا امسال تازه به کلاس اول رفته است.

یک فیلمی در فضای مجازی از دختران شهید دیدم که در آن خیلی محکم با شهادت پدرشان روبه‌رو شده‌اند. به نظرم فاطمیا بود که علیه امریکا و اسرائیل شعار می‌داد؟

بعد از شنیدن خبر شهادت همسرم، من به دخترانم گفتم که پدرشان شهید شده و شهادت با مرگ عادی فرق دارد. شبه‌ناک وارد زندگی‌مان شود.

گویا ایشان در کارهای خیر هم سهیم می‌شدند؟

آقا حمید آدم هنرمندی بود و خیلی از کارها از دستش برمی‌آمد. در کنار نجاری و هنری که در کار روی چوب داشت، لوله‌کشی و حتی برق‌کاری هم بلد بود. از این کارهایی که از دستش برمی‌آمد، سعی می‌کرد به دیگران کمک کند. مثلاً یک‌بار پدر شوهرم با یک خانواده عشایر روبه‌رو شده بود که آب لوله‌کشی نداشتند و به سختی افتاده بودند. ایشان با هزینه خودش وسایل مورد نیاز را تهیه می‌کند و بعد آقاحمید می‌رود و لوله‌کشی آب آن خانواده را به صورت جهادی انجام می‌دهد. شهید از این دست کارهای خیر زیاد انجام می‌داد. به صورت جهادی می‌رفت و به خانواده‌های مستمند کمک می‌کرد. ما خودمان درآمد چندانی نداشتیم، اما آقاحمید همیشه

> **همسرم رزمنده بود. نه تنها در جنگ ۱۲ روزه که در عملیات وعده صادق یک و ۲ و حتی قبل از آن هم در برخی از عملیات‌های موشکی که علیه امریکا یا گروه‌های تروریستی در شمال عراق صورت می‌گرفت، ایشان حضور داشت. برای آقا حمید جنگ از مدت‌ها قبل شروع شده بود و نهایتاً در تجاوز رژیم‌صهیونیستی و امریکا به سعادت شهادت دست یافت**

> **بعد از شنیدن خبر شهادت همسرم، به دخترانم گفتم پدرشان شهید شده و شهادت با مرگ عادی فرق دارد. شهدا زنده‌اند و نظاره‌گر ما هستند. شما باید آرام باشید و ضعف نشان ندهید. شکر خدا این حرف‌ها روی بچه‌ها تأثیرگذار بود. در مراسم تشییع شهید، فاطمیا برای امریکا و رژیم‌صهیونیستی رجز خواند و ستیا هم گریه نکرد و آرام بود**

شهید آقایی و دو دخترش فاطمیا و ستیا در حرم امام رضا(ع)

مدرک دیپلم را می‌گیرد، به عضویت سپاه درمی‌آید. زمان ازدواج ما حدود پنج سال از پاسدار شدنش می‌گذشت. یادم است که موقع خواستگاری به من گفت شغلم سختی‌هایی دارد و در کنار این سختی‌ها، درآمد زیادی ندارم. من او را به عنوان یک جوان مذهبی و پاک قبول کردم و با هم ازدواج کردیم. سال ۸۹ که انفجاری در پادگان امام علی(ع) خرم‌آباد صورت گرفت، آقا حمید به بروجرد رفت و در پادگان آنجا مشغول شد. بعد از ازدواج من هم همراه ایشان به بروجرد رفتم، در حالی که خانه پدری‌ام در دورود و خانه پدری حمید در خرم‌آباد بود، اما به خاطر شغل همسرم، ۱۰ سال در بروجرد زندگی کردیم. آن زمان ماشین هم نداشتیم و رفت و آمدمان به خانه پدری من یا همسرم سخت بود. دو دخترم فاطمیا و ستیا در بروجرد به دنیا آمدند؛ بعد از ۱۰ سال به خرم آباد برگشتیم.

ازدواج‌تان سنتی بود؟

بله. یکی از اقوام ما را به هم معرفی کرده بود. خانواده آقا حمید یک خانواده انقلابی و رزمنده‌ای هستند. پدرشان مدت‌ها در جبهه‌های دفاع‌مقدس حضور داشتند و الان جانباز هستند. یک عموی شهید هم در دفاع‌مقدس به شهادت رسیده و عموی دیگرشان هم بازنشسته سپاه هستند. کلاً یک خانواده رزمنده‌ای داشتند و حمید هم به عنوان عضوی از همین خانواده، بعدها عضو سپاه می‌شود و در همین لباس سبز پاسداری به شهادت می‌رسد.

اتفاقاً تصویر یک شهید هم در کنار تصویر شهید حمید آقایی در فضای مجازی وجود دارد، پس آن شهید عموی ایشان است؟

شهید غلامرضا آقایی، عموی همسرم که در دفاع‌مقدس به شهادت رسیده بود. آقا حمید متولد ۶۷ بود. سالی که جنگ تمام شد. قاعدتاً ایشان عمویش را ندیده بود، اما حضور در یک همچنین خانواده‌ای باعث شده بود که حمید هم به شغل پاسداری علاقه داشته باشد.

بنابراین شهید به خواست خودش و با علاقه‌ای که داشت، پاسدار شده بود؟

بله. آنطور که از خودشان شنیدم، به عضویت در سپاه علاقه داشت و بعد از گرفتن دیپلم به سپاه می‌رود. پدرشان هم بازنشسته سپاه هستند؛ گاهی عوارض و آثار جانبازی پدر همسرم را اذیت می‌کند.

خصوصیات اخلاقی آقاحمید را چطور توصیف می‌کنید؟

ایشان هرچند که نظامی بود، اما یک روحیه لطیف و هنرمندی داشت. صبرش هم زیاد بود. در دوران مجردی معرق کاری می‌کرد که به صبر و دقت زیادی نیاز دارد. بعد از ازدواج هم با تکه چوب‌های کوچک، جا کفشی‌های کوچکی می‌ساخت، جعبه و جا کلیدی درست می‌کرد. بعد که کمی دست‌مان بازتر شد، رفت و وسایل نجاری خرید و جاکفشی‌های بزرگ‌تر درست می‌کرد. حتی کابینت می‌ساخت. من به همسرم می‌گفتم: تو که همه وسایل کابین‌سازی و توانایی ساخت هم داری، چرا در مواقع بی‌کاری نمی‌روی در شغل کابین‌سازی فعالیت کنی؟ می‌گفت من شغل اصلی‌ام پاسداری است. نمی‌خواهم در شغل دیگری خودم را خسته کنم تا وقتی که پادگان می‌روم خسته و کلافه باشم. می‌خواهم وقتی در محل کارم حضور پیدا می‌کنم، سرحال باشم و بتوانم به بهترین شکل کارم را انجام بدهم. آقاحمید توجه زیادی به مال دنیا نداشت. همان مقدار هم که داشت، خیلی به حلال و حرام اعتقاد داشت و سعی می‌کرد لقمه حلالی به دست بیاورد. نمی‌خواست حتی ذره‌ای مال مقداری از همین درآمد اندک را برای کارهای خیر کنار می‌گذاشت.

از شهید دو دختر به یادگار مانده است، دختران‌تان چند سال دارند؟

فاطمیا دختر بزرگم متولد سال ۹۲ و ستیا دختر کوچکم متولد سال ۹۸ است؛ ستیا امسال تازه به کلاس اول رفته است.

یک فیلمی در فضای مجازی از دختران شهید دیدم که در آن خیلی محکم با شهادت پدرشان روبه‌رو شده‌اند. به نظرم فاطمیا بود که علیه امریکا و اسرائیل شعار می‌داد؟

بعد از شنیدن خبر شهادت همسرم، من به دخترانم گفتم که پدرشان شهید شده و شهادت با مرگ عادی فرق دارد. شهدا زنده‌اند و نظاره‌گر ما هستند. شما باید آرام باشید و ضعف نشان ندهید. شکر خدا این حرف‌ها روی بچه‌ها تأثیرگذار بود. در مراسم تشییع شهید، فاطمیا در پاسخ به خبرنگارها می‌گوید: «سلام، من فاطیما آقایی هستم، می‌خواهم به امریکا و اسرائیل بگویم که انتقام پدرم را از شما می‌گیرم. مرگ بر امریکا، مرگ بر اسرائیل» ستیا هم کنارش آرام نشسته و نگاه می‌کند.

الان روحیه بچه‌ها چطور است؟

فاطمیا روحیه بهتری دارد، ولی ستیا که خیلی وابسته به پدرش بود و دلتنگی او را می‌کند. ستیا کوچک‌تر است و با پدرش انس خاصی داشت. در خیلی از تصاویر او همیشه کنار پدرش است و از او جدا نمی‌شود. بعد از شهادت همسرم و با گذشت روزها از این اتفاق، ستیا احساس دلتنگی بیشتری می‌کند. گاهی می‌گوید که می‌خواهم بروم پیش بابا و شما را تنها بگذارم. من به او می‌گویم اگر تو بروی ما دلتنگت می‌شویم، اما ستیا در جواب می‌گوید: تا الان زیاد پیش شما مانده‌ام و حالا وقت آن است که بروم پیش بابا... هرچند که می‌داند پدرش به شهادت رسیده است، اما به هرحال این بچه سن کمی دارد و دلتنگی‌اش را اینطور نشان می‌دهد. شهید همیشه از من می‌خواست که بچه‌ها را محکم و قوی بار بیاورم. من هم سعی کردم همین کار را بکنم. عرض کردم که بعد از شنیدن خبر شهادت پدرشان، آنها را متوجه مقام شهید کردم و خواستم که با این اتفاقات محکم برخورد کنند.

زمانی که جنگ شروع شد، شما در خرم‌آباد بودید؟

حدود دو هفته قبل از شروع جنگ، ما بعد از مدت‌ها با هم به سفر مشهد رفتیم. آقا حمید خیلی خوش سفر بود. مسیر خرم‌آباد تا مشهد ۱۲ ساعت است، اما ما یک روز در قم و یک روز در نیشابور اقامت کردیم و نهایتاً به مشهد رسیدیم. قبل از اینکه وارد شهر مشهد بشویم، به ایشان اطلاع دادند که باید به پادگان برگردد. هنوز چند روزی به شروع جنگ مانده بود، اما انگار قرار بود در آماده‌باش باشند. من به همسرم گفتم تا اینجا که آمدیم حداقل برویم زیارت کنیم. ۹ سالی است که حرم‌آقا را ندیده‌ایم. همسرم با دوستانش هماهنگ کرد و قرار شد که ما در مشهد بمانیم و بعد به خرم‌آباد برگردیم. خیال شهید که راحت شد، چند روزی در مشهد ماندیم و در بازگشت هم باز حدود سه روز طول کشید که به خرم‌آباد رسیدیم. تازه به خانه رسیده بودیم که ستیا گفت، می‌خواهد شن‌بازی کند. پدرش او را برد تا در بیرون‌شهر کمی بازی کند. بعد یکی از همکاران همسرم به نام شهید مجتبی رضایی که از اولین شهدای تجاوز رژیم‌صهیونیستی به خرم‌آباد هستند، با آقاحمید تماس گرفتند و گفتند که اگر می‌شود به جای ایشان شیفت بماند. همسرم هم پذیرفت و من و بچه‌ها را به خانه پدرم در دورود برد. این ماجرا را که تعریف می‌کنم مربوط به روز چهارشنبه ۲۱ خرداد است. دو روز بعد که جنگ شروع شد. وقتی قرار شد ما به دورود برویم، من به شهید گفتم بچه‌ها کلاس زبان دارند، اما قبول نکرد و گفت حتماً باید شما را ببرم. ما را آنجا گذاشت و خودش به خرم‌آباد برگشت. بامداد جمعه ۲۳ خردادماه هم که اسرائیل حمله کرد و جنگ شروع شد. از مشهد امام‌رضا تا معراج شهادت آقاحمید چند روز فاصله بود.

با شروع جنگ دیگر آقاحمید را ندیدید؟

خیر. آخرین دیدارمان همان روز چهارشنبه بود که ما را به منزل پدرم رساند و خودش به خرم‌آباد برگشت. بچه‌ها به پدرشان گفتند که شنبه می‌خواهند برای عیدغدیر برگردند خرم‌آباد و نذری بدهند. آقا حمید هم گفت، جمعه می‌آیم دنبال‌تان شب را می‌مانم تا شنبه برگردیم، اما بامداد جمعه که ۲۳ خرداد می‌شد، جنگ شروع شد و حمید نیامد. من از همان موقع خیلی استرس گرفتم. بعد از بمباران پادگان امام‌علی(ع) از سوی رژیم‌صهیونیستی، مجتبی رضایی از اولین نفراتی بود که در هنگام بازگشت به پادگان شهید شد. همسرم بامداد روز ۳۱ خرداد به شهادت رسید، یعنی هشت روز بعد از شروع جنگ. در این مدت ما او را ندیدیم. برای دیدن ما هم نیامد و حتی دو روز یک‌بار به ما زنگ می‌زد. بعدها همکارانش تعریف می‌کردند وقتی به آقاحمید گفتیم چرا نمی‌روی خانواده‌ات را بیاوری گفت: اگر آنها را بیاورم شاید پاگیر بشوم و دیگر نتوانم با فکر باز به مأموریت بروم. نمی‌خواهم چیزی مانع حضور من در مأموریت‌ها بشود.

خبر شهادت را چطور به اطلاع شما رساندند؟

همسرم همراه شهیدان علیرضا سبزی‌پور و سجاد مدهنی و دو نفر دیگر از همرزمان‌شان به شهادت رسیدند. بامداد روز ۳۱ خرداد تقریباً حوالی ساعت سه و نیم شهید می‌شوند. آن روز من خیلی استرس داشتم. تا ساعت چهار و نیم صبح بیدار بودم. آن روزها اگر شهیدی تشییع می‌شد، من خودم برای تشییعش می‌رفتم. دخترهایم را نمی‌بردم تا اتفاقی برای آنها نیفتد. خلاصه آن روز هم دلشوره‌ای به جانم افتاده بود. تازه خوابم برده بود که پدر آقاحمید تقریباً ساعت هفت و نیم صبح زنگ زد و گفت که حمید مجروح شده است. من حرفش را باور کردم، چون تعدادی از رزمنده‌ها مجروح شده بودند و فکر کردم حمید هم جراحت پیدا کرده است. سریع برگشتیم خرم‌آباد، اما در ورودی شهر دیدم نام چند شهید را زده‌اند و اسم حمید هم در میان شهداست؛ اینطور متوجه شهادت او شدم.

فکرش را می‌کردید که یک روز همسر شهید شوید؟

چند سال قبل که در بروجرد ساکن بودیم، دختر عموی شهید که دانشجو بود به خانه ما می‌آمد. ایشان یک‌بار به شهید گفت: آقاحمید خواب دیدم مثل شهید سلیمانی به شهادت می‌رسی. بعد گفت: خدا کند عمر زیاد داشته باشید، ولی خواب دیدم همرزم سردار سلیمانی هستید و پشت سر ایشان داخل یک ماشین به شهادت رسیدید... وقتی دخترعموی شهید این خواب را تعریف کرد، در ذهنم این بود که شاید یک روزی همسرم شهید شوم. منتها فکر می‌کردم در سن بالا به شهادت می‌رسد. نمی‌دانستم به این زودی‌ها او را از دست می‌دهم. آقاحمید همیشه در زندگی‌اش هدف داشت. دوست داشت به کشور و مردمش خدمت کند؛ به نظر من شهادت لایق همچنین آدمی بود.

چه خاطراتی از ایشان به یادگار دارید؟

همسرم آدم بسیار کوشایی بود. تنبلی را دوست نداشت. اهل کوهنوردی بود و هر پنج‌شنبه یا جمعه ما را همراه خودش به کوهنوردی می‌برد. حتی پدر و مادر من یا خودش را همراه می‌کرد و با هم کوه می‌رفتیم. خیلی هم با حوصله بود و خودش خیلی از کارها را انجام می‌داد. اصلاً غر نمی‌زد. مثلاً اگر قرار بود آتش روشن کنیم، چون نمی‌خواست به درخت‌ها آسیب برساند، می‌رفت ۴۰ دقیقه در کوه می‌گشت تا چوب‌های خشک را پیدا کند و برای هیزم بیاورد؛ همه کارها را خودش انجام می‌داد و اهل تنبلی و سستی نبود.

سخن پایانی.

همسرم رزمنده بود. نه تنها در جنگ ۱۲ روزه که در عملیات وعده صادق یک و ۲ و حتی قبل از آن در برخی از عملیات‌های موشکی که علیه امریکا یا گروه‌های تروریستی در شمال عراق صورت می‌گرفت، ایشان حضور داشت. برای آقاحمید جنگ از مدت‌ها قبل شروع شده بود و نهایتاً در تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا، آقاحمید آخرین حضورش در میدان جنگ را تجربه کرد و شکر خدا به آرزویش که شهادت هم بود، دست پیدا کرد. آخرین سفر ما قبل از شهادت همسرم به مشهد مقدس بود. کسی چه می‌داند، شاید آقا حمید در حرم امام‌رضا(ع) از آقا طلب شهادت کرده بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۳۱

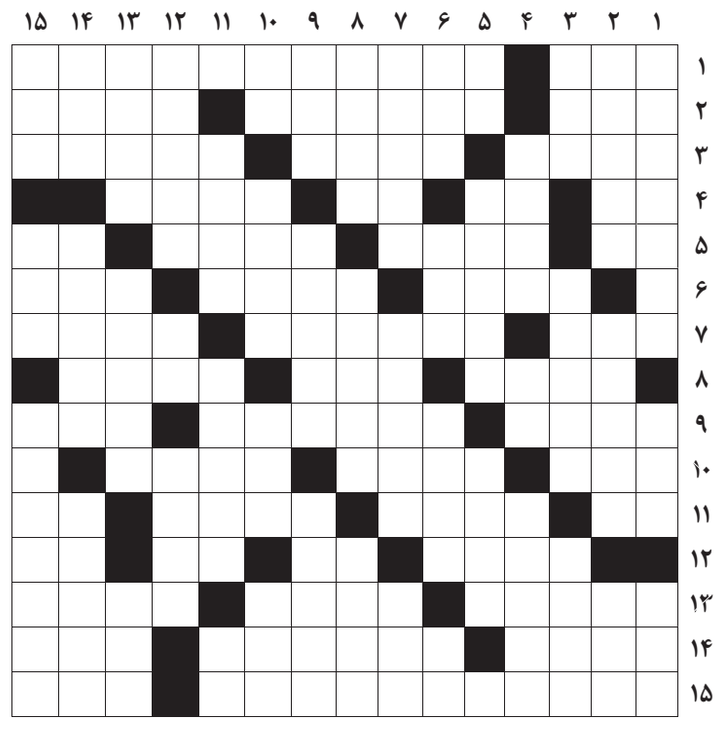

از راست به چپ

■ ۱- گوسفند قربانی که به مکه برند – عنوان شهر قم و کاشان در عهد قاجاریه ■ ۲- پدر آلمانی ژیمناستیک – حکایت و سرگذشت – غذای محبوب ژاپنی‌ها ■ ۳- ماده رنگی قابل شست و شو در نقاشی – نوعی پارچه – برچسب ■ ۴- پرحرفی – پوستین وارونه – منقار کوتاه – سلام ■ ۵- حرف خطاب – آماده سفر – تخت پادشاهی – بزرگ ناخراشیده ■ ۶- قباحت - خط عبور – جنگ‌افزار ورزشی ■ ۷- بدبو – دستکاری غیراصولی – موزیک نظامی ■ ۸- مزدور – یک حرف و سه حرف – تاریخدان ■ ۹- آب نه سرد نه گرم – جوزمین – پشت سر ■ ۱۰- مظهر استواری در طبیعت – ماده موجود در خون – از شهرهای فرانسه ■ ۱۱- جوی خون – از شهرهای گیلان – شدنی و ممکن – اندوه ■ ۱۲- درخت سدر – شمیم – آب تازی – علامت مفعول ■ ۱۳- پرنده صلح – خدای هندوها – از وزارتخانه‌ها ■ ۱۴- ورزش زمستانی – هیئت وزیران – متضاد کیفی ■ ۱۵- ابداع کننده سبک کوبیسم در نقاشی – اقامتگاه گردشگر

از بالا به پایین

■ ۱- مهاجم اسبق تیم ملی آرژانتین – لانه پرنده – جایزه قهرمانی ■ ۲- قضاوت – خط القعر – چه بسیار ■ ۳- شهر شیشه‌گران آلمان – حشره آفت نباتی – ستاره ■ ۴- فتنه – دریا – مجمعالجزایری بین امریکای شمالی و جنوبی ■ ۵- وحشی – از اقوام وحشی – سرشماری ■ ۶- تیم فوتبالی در یونان - سیلاب – ریاضیدان و فیزیکدان برجسته سوئیسی – ظرف سرکه ■ ۷- گیاه – دبیر کل سازمان ملل متحد – نظر انتخاباتی ■ ۸- حمله و یورش – نفس ملامتگر – نام نیای ساسانیان ■ ۹- گودال – چرب زبان – روغن مردگان ■ ۱۰- ضمیر شیطانی – مسکوک طلا در عهد هخامنشی – کمیته تصمیم‌گیر فدراسیون‌های ورزشی – خو و الفت ■ ۱۱- از اسامی پسران – تشریفات – خدای درویش ■ ۱۲- پوشیده – ترک استخوان – درختی سوزنی برگ با چوب صنعتی ■ ۱۳- بشارت – برگه پیشگویان – از جبهه‌های جنگ تحمیلی ■ ۱۴- دندان تیز درندگان – چهارپای راهراه – تاوان ■ ۱۵- قصد و آهنگ – ضربان – فرزند پیامبر بتشکن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۱							
						۳		۷
	۶		۸		۵			
			۹	۴		۸		
۱	۸	۷				۴		
							۳	۶
		۴				۶	۱	
		۲						
	۷		۳	۲		۵	۸	

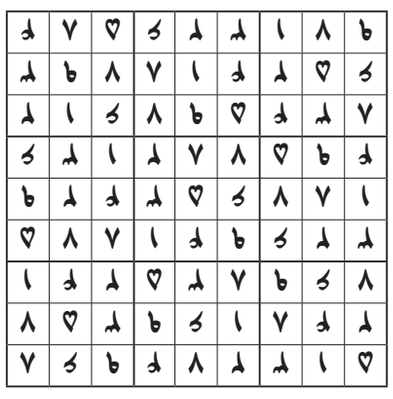

جدول کلمات متقاطع
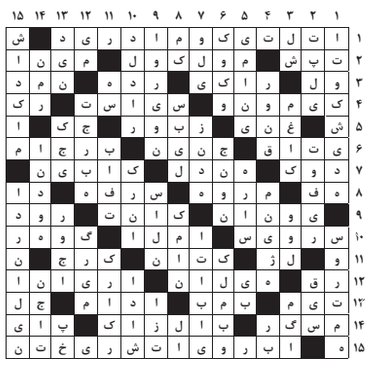
پاسخ جدول شماره ۷۴۳۰